

## پدیدارشناسی مسئله‌ی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران از منظر مدیران، صاحب‌نظران و فعالان فرهنگی

### چکیده

انقلاب اسلامی را می‌توان پدیده‌ای کاملاً فرهنگی دانست که فرهنگ مهم‌ترین بستر وقوع و توسعه‌ی آن و در همان حال بزرگترین تهدید آن است. این مقاله کوشیده با اتکا به سه مرحله‌ی روش پساپدیدارشناسانه‌ی «تغییر» از طریق گفتگوی عمیق با نوزده نفر از مدیران، صاحب‌نظران و فعالان فرهنگی شناخته‌شده و تاثیرگذار کشور به روایت نسبتاً کاملی از واقعیت مسئله‌ی فرهنگی ج.ا. برسد و چشم‌انداز فرهنگی کشور در صورت تداوم وضع موجود را ترسیم کند و ضروری‌ترین سیاست‌ها برای بهبود وضعیت را بشناسد.

با توجه به داده‌های به‌دست‌آمده از گفتگوها، «اختلال در مولفه‌های همبستگی اجتماعی»، «عوارض ذاتی تجدد و مدرنیته»، «کاهش جایگاه دین و زوال دین‌داری»، «کارگزاران و مدیران کارنابلد»، «نابسامانی و عدم توازن ساختار حکمرانی» و «ابتلای الهی به اقتضای مسیر رشد» جنبه‌های گوناگونی از واقعیت مسئله‌ی فرهنگی ج.ا. هستند و مشارکت‌کنندگان در پژوهش باور دارند که چشم‌انداز فرهنگی جمهوری اسلامی در صورت تداوم شرایط موجود این‌گونه خواهد بود: «آشفستگی و هرج‌ومرج ارزشی و فرهنگی»، «تغییر ماهیت و تبدیل نظام» یا «رشد فرهنگی جامعه و تثبیت بنیادین نظام».

### ■ واژگان کلیدی

مسئله‌شناسی، مسئله فرهنگی، جمهوری اسلامی ایران، فرهنگ معاصر ایران، سیاستگذاری فرهنگی.

### نعمت‌الله کرم‌اللهی

عضو هیأت علمی دانشگاه باقرالعلوم (ع)، n.karamollahi@gmail.com

### حسن بنیانیان

رئیس کمیسیون فرهنگی شورای عالی انقلاب فرهنگی، info@bonyanian.ir

### محمد عربزاده

دانش آموخته‌ی دکتری سیاستگذاری فرهنگی، 1404iran@chmail.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۹/۱۷ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۱/۱۵

## ۱. مقدمه

انقلاب اسلامی ایران که نه یک واقعه، بلکه حرکتی مستمر و زاینده است، گرچه همانند دیگر انقلاب‌ها با تغییرات پر شمار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی همراه بود، اما همان‌طور که بر هیچ اندیشمند آگاهی پوشیده نیست، هسته و جوهره‌ی آن را باید در بسترها و لایه‌های فرهنگی آن جستجو کرد و آن را «انقلابی بر اساس یک هدف تعریف‌شده‌ی فرهنگی» (آیت‌الله خامنه‌ای، ۱۳۸۳/۲/۲۸) دانست.

اثرگذاری فرهنگ در آغاز و تداوم حیات انقلاب اسلامی آن قدر گسترده است که اگر این لایه‌ی هویتی انقلاب دچار آسیب و اختلال شود، به توقف و حتی شکست کلیت پروژه‌ی انقلاب منجر خواهد شد.

نشانه‌های توجه به این عرصه از نخستین روزهای پس از پیروزی انقلاب در بیان و عمل رهبران و مدیران جمهوری اسلامی دیده می‌شود. اما تاسف‌بار آن است که این سیاست‌های اعلامی یا راه به میدان عمل پیدا نمی‌کردند یا در دهه‌ی نخست به سبب ضرورت‌های ناشی از جنگ تحمیلی و در دهه‌های بعدی در سایه‌ی الگوهای توسعه‌ی ملهم از مبانی نظری غرب دچار اعوجاج و تحریف می‌شدند.

خلاصه این که فرهنگ در صحنه‌ی سیاست‌گذاری عمومی ج.ا.ا. تا کنون با نوعی کم‌توجهی و به تعبیری مظلومیت مواجه شده است؛ تا جایی که رهبر معظم انقلاب خطاب به رییس‌جمهور وقت می‌فرماید: «از بخش فرهنگ رفع مظلومیت کنید. بخش فرهنگ انصافاً بخش مظلومی است» (آیت‌الله خامنه‌ای، ۱۳۸۶/۶/۴).

مسئله‌محور نبودن یا ابهام در مسئله‌شناسی یکی از مهم‌ترین دلایل بروز چنین وضعیتی است. آن زمان که «سیاستگذار بر اساس ذهنیات مبهم و غیردقیق و آرزوهای گنگ و اندیشه‌های تقلیدی که کاملاً فهمیده نشده‌اند عمل می‌کند، ... هدف‌ها غیردقیق و روش‌ها ناشناخته و ناقص هستند و منافع به صورت پنهان بر فضای سیاست‌گذاری سایه افکنده‌اند و جامعه و نیازهای آن شناخته نشده است. در چنین فضایی، روزمرگی و بی‌نظمی سرسام‌آوری بر عرصه‌ی سیاست‌گذاری حاکم است و حوادث عنان اختیار سیاستگذار را در عرصه‌ی سیال و پرتلاطم رخدادها در اختیار دارد و وی را به هر سو که اندک نسیمی بیاید، می‌برد» (اشتریان، ۱۳۹۱: ص ۶۹).

این پژوهش به دنبال آن است که با فراهم کردن بستر هم‌اندیشی و تامل بیشتر در این موضوع از مسیر گفتگو با سه گروه مدیران ارشد فرهنگی، صاحب‌نظران فرهیخته‌ی فرهنگ و علوم اجتماعی و فعالان برجسته‌ی فرهنگی هم‌گامی در جهت تذکر و جلب توجه این سه گروه اثرگذار به اهمیت و ضرورت مسئله‌محور بودن بردارد و هم با تحلیل پساپدیدارشناسانه‌ی تلقی آنان از این وضعیت، این دریافته‌ها را مورد کاوش قرار دهد و از این راه به شناخت، درک و صورت‌بندی دقیق‌تری از مهم‌ترین مسئله‌ی فرهنگی ج.ا.ا. نایل آید و نیز به ارتقای فهم عمومی و نخبگانی از مسئله‌های پیش روی جمهوری اسلامی در عرصه‌ی فرهنگی و در نتیجه تسهیل فعالیت مدیران و برنامه‌ریزان کشور کمک کند.

## ۲. پیشینه

جستجوی تفصیلی پایگاه‌ها و منابع علمی موجود متأسفانه نشان‌دهنده‌ی فقر جدی نظری در خصوص مسئله‌ی مقاله‌ی حاضر (مسئله‌شناسی فرهنگی در سطح ملی) است و کتاب یا مقاله‌ای که به شکل متمرکز و البته عالمانه به منظومه‌ی مسایل فرهنگی کنونی ایران بپردازد یافت نشد. مهم‌ترین کتاب‌ها یا مقالاتی که البته به شکل محدود یا جنبی به این مقوله پرداخته‌اند را می‌توان در این چند دسته تقسیم‌بندی کرد:

- پژوهش‌هایی که اهمیت و ضرورت توجه به مسئله در فرایند سیاستگذاری فرهنگی را مورد توجه قرار داده‌اند.
- پژوهش‌هایی که آسیب‌های موجود در فرایند مسئله‌شناسی و سیاستگذاری فرهنگی را فهرست کرده‌اند.
- پژوهش‌هایی که بر مطالعه و بررسی یکی از مسایل فرهنگی جامعه متمرکز شده‌اند.

اتکا به روش‌های کمی، کم‌توجهی به تفاوت میان مسایل فرهنگی موجود در جامعه و مسایل موجود در فرایند سیاستگذاری فرهنگی، مفروض دانستن اهمیت برخی آسیب‌ها و مسایل فرهنگی، بی‌توجهی به تاثیرات سلسله‌مراتبی و دوسویه‌ی مسایل فرهنگی و از همه مهم‌تر اکتفا به آسیب‌شناسی‌های کتابخانه‌ای بر اساس چشم‌اندازهای نظری و فلسفی و بی‌اعتنایی به نقش قطعی ذهنیت و تلقی بازیگران مختلف بر مسایل و بر راه‌حل‌ها بر هم از جمله‌ی نواقص پژوهش‌های موجود است.

### ۳. مفهوم‌شناسی مسئله‌ی فرهنگی

«مسئله‌ی فرهنگی» را می‌توان مفهوم محوری و حساس این مقاله دانست که تمامی ساختار پژوهشی در مرحله‌ی گردآوری، تحلیل و تدوین اطلاعات بر محور آن شکل گرفته است. زمانی که واژه‌ی «مسئله» وارد قلمرو دانش جامعه‌شناسی و پس از آن مطالعه‌ی فرهنگی می‌شود، معنای مشخصی می‌یابد. اما مسئله‌ی اجتماعی را می‌توان پایه و شاید دلیل تولد این علم دانست. «علم جامعه‌شناسی از آغاز پیدایش تا کنون به بررسی پدیده‌های اجتماعی پرداخته و علت آن‌ها را به بحث گذاشته است. در زمانی که پدیده‌های اجتماعی به عنوان «مسئله‌ی اجتماعی» در نتیجه‌ی سوء کارکرد نهادهای اجتماعی مشاهده شوند و آثار اختلال و بی‌نظمی در آن‌ها پدیدار شود، جامعه‌شناسی برای رفع این نقص و مسئله به طرح‌ریزی و اقدام اجتماعی می‌پردازد» (مظلوم‌خراسانی، ۱۳۸۵: ۱۸).

به تدریج و با پررنگ‌تر شدن مفاهیمی چون سبک زندگی، مصرف فرهنگی، چندفرهنگ‌گرایی و مانند آن، سخن از مسئله‌ی فرهنگی نیز به میان آمد. نخستین تلقی از رابطه‌ی مسئله‌ی فرهنگی با همتایانش (مسئله‌ی اجتماعی و سیاسی) گونه‌ای از تمایز و تقسیم‌بندی مکانیکی است که از بخش‌بندی جامعه به چند بخش متمایز حاصل شده است.

اما به نظر می‌رسد با توجه به تحولات جدید در دهه‌های اخیر و سیر پرشتاب فرهنگی شدن جوامع، این رویکرد دیگر چندان مقرون به واقعیت نیست. «در این دیدگاه جدید، ما دیگر نه با مشکلات بخش فرهنگ، بلکه با مسئله‌ی فرهنگی روبرو هستیم. ... چالش‌های قومیتی، نژادی و زبانی، چالش بر سر حد و مرز فرهنگ‌ها، مسئله‌ی از میان رفتن زبان‌ها، نسل‌کشی‌های فرهنگی ... و بسیاری از تحولات دیگر موجب شده است که کل فرهنگ به مثابه مهم‌ترین و بزرگترین مسئله‌ی دنیای امروز شکل بگیرد. همه‌ی جوامع از جمله ایران، تحت تأثیر چنین تحولاتی هستند» (فاضلی، بی‌تا).

این مقاله نیز همین نگاه را مبنای عمل خود قرار داده است. به اعتقاد ما فرهنگ بنیان استقرار و تغییر جوامع است و هر پدیده‌ی دیگری در لایه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی تحت تأثیر آن قرار دارند. به این ترتیب است که باید مسئله‌ی فرهنگی را ریشه‌ی ظهور و تشدید سایر مسایل دانست.

#### ۴. روش تحقیق

گفته شد که دغدغه‌ی محوری این مقاله کشف و فهم واقعیت پدیده‌ای مشخص موسوم به «مسئله‌ی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران» است که مدیران، فعالان و صاحب‌نظران فرهنگی هرکدام تلقی و تقریر متفاوتی از آن دارند. انجام این امر نیازمند کاربست روشی است که امکان استخراج، پالایش و تطبیق روایت‌های این افراد از مسئله را در اختیار قرار دهد. در میان تنوع پرشمار روش‌های تحقیق کیفی که هرکدام هدف، ظرفیت و ابزارهای ویژه‌ای دارند، «پدیدارشناسی» گزینه‌ی مناسبی برای این مقاله به نظر می‌رسد.

پدیدارشناسی هم‌چون همه‌ی مکاتب کلان اندیشه‌ای معاصر مجموعه‌ای از رویکردها و رهیافت‌های نظری گوناگون است و در مسیر شناخت آن می‌توان از پدیدارشناسی استعلایی هوسرل، پدیدارشناسی وجودگرای سارتر و پدیدارشناسی هرمنوتیک هایدگر سخن گفت. داگلاس این تفاوت رویکردها را چنین می‌بیند: «از آن‌جا که پدیدارشناسی مکتب، نگرش یا روشی چندگونه بوده، طبیعتاً هر پدیدارشناس تمامی وجوه آن را نمی‌پذیرد» (داگلاس، ۱۳۷۱: ۳۷).

«پساپدیدارشناسی» یکی از این رهیافت‌ها و شاید آخرین آن‌ها است که توسط دون آیدی مدون شده است. «آیدی اولین بار در ۱۹۹۵ و در کتاب «پساپدیدارشناسی: مقاله‌هایی در بستر پسامدرن» به وضوح از مفهومی به نام پساپدیدارشناسی استفاده می‌کند» (کاجی، ۱۳۹۲: ۵۹). روش منتخب آیدی برای شناخت پساپدیدارشناسانه، «روش تغیر» است.

دون آیدی (مبدع روش تغیر) سه مرحله را برای رسیدن به گوهر نهفته‌ی پدیده‌ها پیشنهاد می‌کند (کاجی، ۱۳۹۲: ۷۲) به اعتقاد وی نخست باید پدیده‌ی مورد مطالعه را در وضعیت‌های مختلف تصور یا نمونه‌های گوناگونی از تحقق آن در وضعیت‌های مختلف را گردآوری کرد. سپس باید تفاوت‌ها و شباهت‌های این نمونه‌ها را به درستی شناخت و در نهایت هسته‌ی مرکزی و گوهر ذاتی پدیده را از پس این صورت‌های گوناگون به دست آورد. در این روش پژوهشگر همه‌ی روایت‌ها را تا آن‌جا گردآوری و مطالعه می‌کند که مشخصه‌های اصلی و تغییرناپذیر مسئله به دست آیند. به همین دلیل باید انبوهی از تقریرها و روایت‌ها را در دست داشته باشیم تا بدانیم کدام ثابتند و کدام متغیر.

نحوه‌ی کاربست روش تغیر در این مقاله به این شکل بود که روایت‌های متفاوت مدیران، صاحب‌نظران و فعالان اجتماعی و فرهنگی از مسئله‌ی فرهنگی ج.ا. به مثابه همان داده‌های مورد

نیاز روش تغییر و نمونه‌های متکثر از یک پدیده‌ی واحد گردآوری شده‌اند. سپس هرکدام از روایت‌ها تحلیل شدند و آنچه ایشان درباره‌ی جنبه‌هایی چون عوامل افزایشنده و کاهنده، پیامدها و عناصر درونی مسئله‌ی فرهنگی ج.ا. بیان کردند، استخراج شد تا با مقایسه، تطبیق و تلفیق آن‌ها در نهایت به تصویر یکدست، کامل و روشنی از این مسئله برسیم.

این روایت‌ها با استفاده از روش گفتگوی چهره‌به‌چهره با افراد مورد نظر به دست آمدند. جامعه‌ی آماری این مقاله را سه گروه از افراد تشکیل دادند: الف) مدیران ارشد فرهنگی ایران در چهار دهه‌ی اخیر، ب) صاحب‌نظران دانشگاهی و حوزوی در رشته‌های مرتبط با عرصه‌ی فرهنگ و ج) چهره‌های فعال فرهنگی و اجتماعی. بخشی از این افراد (به‌ویژه در گروه مدیران) به دلیل داشتن جایگاه‌های حقوقی از پیش مشخص بودند و دو گروه دیگر با اتکا به روش گلوله‌برفی انتخاب شدند.

در مرحله‌ی اول پژوهش و پس از گفتگوی عمیق با این نوزده نفر، همه‌ی مفاهیم حاصل از مصاحبه‌ها (که تعدادشان به بیش از ۲۶۰۰ عنوان رسید) در چارچوب سوالات فرعی پژوهش در دو محور یکپارچه و متحد شد: «چیستی مسئله‌ی فرهنگی» و «آینده‌ی فرهنگی ج.ا. در صورت تداوم وضع موجود». سپس با توجه به مرحله‌ی سوم روش تغییر، به روایتی یکدست از مسئله‌ی پژوهشی این مقاله رسیدیم.

بدیهی است که آنچه در مسیر این پژوهش به دست می‌آید، لزوماً نظر پژوهشگر نیست و صرفاً روایت منقح‌شده و قابل نقدی از چهره‌هایی است که مورد مصاحبه واقع شده‌اند. یکی از پیش‌فرض‌های روش‌هایی چون پساپدیدارشناسی آن است که پژوهشگر به دنبال نقد یا ارزیابی روایت‌ها نیست و باید بکوشد که آنچه گردآوری کرده، بدون کم‌وکاست و تحریف روایت و در نهایت فراوری کند.

## ۵. اعتبارسنجی

الگوی پیشنهادی لینکلن و گوبا یکی از روش‌های رایج برای اعتبارسنجی پژوهش‌های کیفی است. آن‌ها معتقدند که هر پژوهشی برای آن که «قابل اعتماد» شود، باید «باورپذیر»، «اتکاپذیر»، «انتقال‌پذیر» و «تاییدپذیر» باشد (خداشناس، ۱۳۹۰: ۷۴).

- باورپذیری: پژوهش باید منعکس‌کننده‌ی همه‌ی واقعیت و نشان‌دهنده‌ی تفاوت‌های گوناگون میدان و مسئله‌ی پژوهش باشد. برای تامین این ویژگی تلاش کردیم با چهره‌هایی گفتگو کنیم

که تجربه‌ای غنی و سازنده از عرصه‌ی فرهنگی و مسایل آن داشته باشند. به همین دلیل شرایطی برای انتخاب افراد در هر کدام از سه گروه تعیین شد. هم‌چنین سعی کردیم با چهره‌هایی از جناح‌های سیاسی و فکری مختلف در سطوح مختلف مدیریتی و علمی گفتگو کنیم تا دیدگاه‌های گوناگون حاضر در پهنه‌ی فرهنگی کشور پوشش داده شوند.

▪ **انتکاپذیری:** یافته‌های پژوهش باید منطقی و سازگار باشند. این ویژگی را انتکاپذیری (یا قابلیت اعتماد و اطمینان) می‌نامند. پژوهشگر با اقداماتی نظیر انجام همه‌ی مراحل کار زیر نظر دو تن از اساتید آشنا به روش پژوهش و نیز ماهیت عرصه‌ی فرهنگی تلاش کرده که این ویژگی را تامین کند.

▪ **انتقال‌پذیری:** پژوهش‌های کمی مدعی‌اند که در همه‌ی موارد مشابه تعمیم‌پذیرند و با اتکای به آن‌ها همیشه می‌توان به نتایجی مشابه رسید. اما پژوهش‌های کیفی اساساً چنین ادعایی ندارند. وظیفه‌ی پژوهشگر مهیا کردن توضیحات مبسوط از یافته‌ها است تا سایر کسانی که می‌خواهند از آن‌ها در موارد دیگر استفاده کنند، بتوانند. در این مقاله کوشیده‌ایم با تبیین تفصیلی مسئله این ویژگی را تامین کنیم.

▪ **تایید‌پذیری:** وقتی یافته‌های پژوهش به شکلی معتبر به منابع و داده‌های اولیه متصل شوند و ۱۰۹ تأثیر‌گذاری فرضیه‌ها و پیش‌دانسته‌های پژوهشگر به حداقل برسد، پژوهش تایید‌پذیر می‌شود. مستندسازی روند انجام پژوهش به گونه‌ای که برای سایر پژوهشگران نیز قابل پیگیری باشد، این ویژگی را تامین می‌کند. به علاوه، تماس درازمدت پژوهشگر با مسئله‌ی پژوهش و علاقمندی و تجربه‌ی شخصی وی به این عرصه نیز به تامین این ویژگی کمک کرده است.

## ۶. چستی مسئله‌ی فرهنگی

نخستین و شاید مهم‌ترین پرسش مقاله‌ی حاضر را باید پرسش از «واقعیت مسئله‌ی فرهنگی ج.ا.» دانست و اولین محور مورد پرسش در گفتگو با مدیران، صاحب‌نظران و فعالان فرهنگی نیز همین بود. پاسخ این پرسش به ما در ترسیم تصویر نسبتاً دقیقی از آن چه واقعاً گریبانگیر ما شده، کمک شایانی خواهد کرد.

## ۶-۱. اختلال در مولفه‌های همبستگی اجتماعی

به اعتقاد مصاحبه‌شوندگان، جامعه‌ی ایران با «زوال مولفه‌های قوام‌دهنده‌ی اجتماع» و «اختلال در مولفه‌های همبستگی‌ساز اجتماعی» روبرو شده است. توضیح آن که هر جامعه‌ای

برای حفظ یکپارچگی خود به وجود مولفه‌هایی نیاز دارد که هم‌چون پی و اسکلت ساختمان عمل می‌کنند و سایر عناصر اجتماعی بر بنیان آن‌ها استوار می‌شوند. این عناصر می‌تواند بر محورهایی چون ارتباطات خویشاوندی، قرابت‌های مکانی، قومی و حتی سیاست‌های هوشمندانه‌ی حکومتی شکل بگیرند. متأسفانه همه‌ی عوامل شناخته‌شده‌ی تقویت این پیوندها در جامعه‌ی ایران تضعیف شده است. در ادامه نشانه‌های این تضعیف را در چند مولفه‌ی اصلی مرور خواهیم کرد.

«هویت» نخستین مولفه‌ی قوام‌دهنده‌ی اجتماعی است و در جامعه‌ی ایران ترکیبی سه‌لایه دارد. چهره‌های مختلف تعابیر متفاوتی از این سه لایه داشته‌اند که البته همگی آن‌ها در حقیقت یکی‌اند. چهره‌ی هفتم این لایه‌ها را این‌طور می‌نامد: «سنت، مذهب و زندگی مدرن. این سه لایه همیشه از زمانی که مدرنیته به ایران آمد، در فرهنگ ما فعال بوده است». چهره‌ی هشتم نیز همین سه لایه را شناسایی می‌کند و البته تنها دو لایه را اصیل می‌داند: «این دو ستون هویتی که داشتیم، دین و ایرانیت، با ورود ضلع سوم [تجدد] به هم می‌ریزد. به نظر من جامعه‌ی ایران در حال چالش است. ... همه‌چیز به هم ریخته است».

به اعتقاد برخی از مصاحبه‌شوندگان، «بحران هویت» را می‌توان بغرنج‌ترین مسئله‌ی کشور دانست که دیگر بیش از این قابل تحمل نیست. چهره‌ی پانزدهم می‌گوید: «به نظر من بحران هویت شماره‌ی یک است که الان به مرحله‌ی غیرقابل‌تحملی رسیده است. ... در بحث بحران هویت به نقطه‌ی عدم مشروعیت رسیده‌ایم. یعنی این هویت ترسیم‌شده و زیرمجموعه‌هایش، [مثلاً] در خانواده‌های مدرن و سنتی، همه در معرض عدم مشروعیت قرار گرفته‌اند».

تعارض بین فرهنگ رسمی و فرهنگ واقعی یکی از جلوه‌های این بحران است که البته همان‌طور که چهره‌ی هفدهم می‌گوید متوقف نمی‌شود و به واگرایی هم می‌رسد: «جامعه اولین وظیفه‌اش را این می‌داند که با جامعه‌ی رسمی مرزبندی کند و بگوید که «من منم». بعد از این که تمایز را ایجاد کرد، شروع می‌کند به پیدا کردن منطقی. جامعه‌ی ایران در نقطه‌ی هویت‌یابی است. اول مرزبندی می‌کند و بعداً مستقلاً دوباره از اول در همه چیز و در هر چیزی که «آن‌ها» گفته‌اند، بازاندیشی می‌کند».

یکی از دلایل کاهش نقش‌آفرینی این مقومات نیز نظام حکمرانی ما است که آگاهانه یا ناآگاهانه همه‌ی مسئولیت‌های عرف را از او گرفته است. چهره‌ی شماره‌ی دهم چنین معتقد است: «عرف است که فرهنگ را می‌سازد. عرفی که فرهنگ را می‌سازد، انگار که بخشی از اخلاق را می‌سازد. یعنی بار اخلاق جامعه روی [دوش] عرف می‌آید. توجه کردید؟ بار اخلاق و بار مقابله



با ناهنجاری‌ها بر گردن عرف می‌آید و نه فقط گردن دولت و سیاست. ما آمدیم و همه‌ی این‌ها را بر دوش سیاست و دولتی بار کردیم که نمی‌تواند از عهده‌ی این [کار] بر بیاید».

دومین اشتباه نظام حکمرانی جمهوری اسلامی آن بوده که نه تنها هویت پیشینی جامعه‌ی ایران را تقویت نکرده، بلکه گاهی برای تضعیف آن کوشیده است. چهره‌ی پانزدهم می‌گوید: «روزی که آمدیم و گفتیم «ایران نه و اسلام بله»، باید این فکر را می‌کردیم که این ایران که نباشد، چه چیزی را می‌خواهیم به جای آن بگذاریم. ببینید. ما تا یک دوره‌ی طولانی با نمادهایی مثل پرچم مبارزه کردیم».

«ارتباطات اجتماعی» هم که به نوعی زیربنای شکل‌گیری جامعه به شمار می‌رود، گرفتار عوامل گوناگونی شده که آن را تضعیف کرده‌اند. چهره‌ی دهم که از استادان برجسته‌ی دانشگاه و نیز از مدیران ارشد کشور است، چنین معتقد است: «ارتباطات اجتماعی این فرصت را پیدا نمی‌کند که عرف و هنجار بسازند. ارتباطات اجتماعی فرصت پیدا نمی‌کند که هنجار بسازد. توجه کردید؟ ارتباطات کم شده است. چون نفس ارتباط است که این هنجارها را به وجود می‌آورد. [هنجار به این صورت به وجود می‌آید:] ارتباط، تکرار، تکرار. هنجار یعنی چه؟ هنجار یعنی فعل یا ارزشی که در اثر تکرار به وجود می‌آید. به نظر من این کم‌روفق شده است».

## ۶-۲. عوارض ذاتی تجدد و مدرنیته

جامعه‌ی ایران از بیش از دوپست سال پیش تا کنون به صورت جدی با پدیده‌ی نوینی به اسم تمدن غرب و تجدد غربی مواجه شده است. این مواجهه که ابتدا موجب بروز چالش‌های اجتماعی گسترده‌ای در سطح کشور در دوران جنبش مشروطه شده بود، به مرور و طی روند دولت‌سازی مدرن در عصر پهلوی در کشور گسترش یافت و امروزه به یکی از لایه‌های هویت ایرانیان بدل شده است.

اما تجدد غربی هیچ‌گاه نتوانست به صورت کامل با جامعه‌ی ایرانی یکپارچه شود. به عبارت دیگر جامعه‌ی ایران هیچ‌گاه به جامعه‌ای مدرن بدل نشد. اما در همه‌ی حوزه‌ها از آن تاثیر پذیرفت. به اعتقاد بسیاری از مصاحبه‌شوندگان، بخش عمده‌ی مسایل و آسیب‌های فرهنگی و اجتماعی گریبانگیر ما نتیجه‌ی تقابل این تاثیرات با ارزش‌های سنتی ایرانیان، به‌ویژه در زمینه‌ی مذهب، است.

هرچند، نخستین مراودات ایران و غرب در عصر صفویه اتفاق افتاد، اما جنگ‌های ایران و روسیه و پس از آن مشروطه در دوره‌ی قاجاریه بود که ایرانیان را با موجودیت جدیدی به اسم غرب آشنا کرد. چهره‌ی هشتم معتقد است که این آشنایی از همان ابتدا به شکلی معیوب و همراه با احساس عقب‌ماندگی و تعارض تمدنی شکل گرفت که هنوز هم ادامه دارد.

«ما در دوره‌ی مشروطه آشنایی جدی با غرب پیدا می‌کنیم و می‌بینیم که دچار عقب‌ماندگی هستیم. [خودمان را] با مقیاس‌هایی که آن‌ها دارند، مقایسه می‌کنیم. بالاخره این سوال مطرح می‌شود که «ما چرا عقب مانده‌ایم؟». پاسخ‌های مختلفی به این سوال داده شد. از این دوره به بعد [یک درگیری جدی، البته نه به معنای منازعه، [پدید می‌آید] و بحث غرب [به] مسئله‌ی ما [تبدیل] می‌شود. لذا این دو ستون هویتی که داشتیم، دین و ایرانیت، با ورود ضلع سوم به هم می‌ریزد. به نظر من جامعه‌ی ایران [هنوز] در حال چالش است».

احساس عقب‌ماندگی آن‌چنان در میان ایرانیان رسوخ می‌کند که غرب‌زدگی را می‌توان مهم‌ترین ویژگی تحولات اجتماعی یا حتی تکاپوهای نظری و ذهنی روشنفکران و نخبگان حوزوی و دانشگاهی دانست. غرب نه تنها به دغدغه‌ی ذهنی ایرانیان تبدیل شد که نسل جدیدی از ایرانیان را پدید آورد که نه فقط خواستار پیروی از الگوهای رفتاری و فرهنگی غرب بودند، به کلی در آن مستحیل شدند. چهره‌ی هجدهم این گروه را «دل‌سپرده به غرب» می‌نامد که از ابتدا هیچ انگیزه‌ی برای مقاومت و مقابله با غرب نداشته‌اند.

«من فکر می‌کنم که کلیدواژه‌های معارفی خودمان خیلی بهتر می‌تواند چالش‌های ما را توضیح بدهد. به نظر من مهم‌ترین کلیدواژه «ولایت» است. مفهوم ولایت در قرآن دوسویه است. ولایت فقط مخصوص متاهلین و مومنین نیست. ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاءَهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ﴾. آن طرف هم ولایت وجود دارد. غرب‌زده‌های جامعه‌ی ما ولایت غرب را پذیرفته‌اند. ... به نظرم دل‌سپردگی، و نه سرسپردگی، مهم‌ترین شاخصه‌ی جریان غرب‌زده است».

انقلاب اسلامی در سوی دیگر این تقابل قرار گرفته و تلاش می‌کند که جامعه را به مسیر اصیلش بازگرداند. این تقابل آن‌قدر جدی است که چهره‌ی هفدهم جمهوری اسلامی را اساساً صورت تجسم‌یافته‌ی واکنش انقلاب به غرب می‌داند و البته تذکر می‌دهد که این الگو نتوانسته همه‌ی ظرفیت انقلاب را محقق کند.

«من انقلاب اسلامی را پاسخی به پرسش مرکزی فرهنگی و تاریخی جامعه می‌دانم. [انقلاب اسلامی] یک پاسخ بود و بعد از استقرار نظام و بعد از جنگ با همه‌ی تحولاتی که داشت را می‌توانیم صورت تحقق‌یافته‌ی این پاسخ بدانیم. ... ما در این سی سال بعد از جنگ یا حتی همه‌ی این چهل سال مسیری را آمده‌ایم که امروز باید آن را ارزیابی کنیم».

چهره‌ی شانزدهم هم با همین دیدگاه موافق است و تغییر جهت جمهوری اسلامی به سوی تجدد غربی پس از جنگ تحمیلی را مهم‌ترین مسئله‌ی نظام می‌داند. البته او این نکته را هم اضافه می‌کند که مردم نیز از این تغییر جهت استقبال و با آن همراهی کردند.

«فرهنگ مقاومت هشت سال با جنگ پیش رفت. ... اما ریشه‌دار نشد. ... درست در زمان تثبیت فرهنگ مقاومت چه اتفاقی افتاد؟ قطع شد. آقای هاشمی آمد و متوقفش کرد. ... مردم هم استقبال کردند. مردم هم خیلی خوش‌شان نمی‌آید که دوباره به آن سختی‌ها برگردند. ... این جذاب‌تر بود. اما آن طرف، ما و تفکر ما جذاب نبودیم. تفکر ما جذاب نبود».

به هر تقدیر حرکت ایران در مسیر تجدد غربی از زمان پهلوی اول آغاز شده بود و به تدریج پیش می‌رفت. جمهوری اسلامی هم هرچند اساساً در تقابل با این مسیر به پیروزی رسیده بود، اما در واقعیت همان را ادامه داد. چهره‌ی پنجم چنین می‌گوید: «این‌ها مشکل دیوان‌سالاری مدرن است. این مشکل جمهوری اسلامی نیست. البته جمهوری اسلامی هم آن دیوان‌سالاری را تغییر نداد. انقلاب قرار بود که به این سطوح برسد که نشد. در حالی که یکی از عوامل انقلاب همین دیوان‌سالاری بود که توسعه‌ی پیدا کرده بود».

نتیجه‌ی محتوم اتکای نظام حکمرانی جمهوری اسلامی به الگوی توسعه‌ی غربی، سنت‌زدایی از جامعه بود. چهره‌ی شانزدهم از این اتفاق با عنوان «سنت‌زدایی و شهرزدایی» نام می‌برد. «فرهنگی که [پس از دوران جنگ تحمیلی] در جامعه بسط پیدا کرد و ترویج شد، کاملاً سنت‌زدایی شد. چون [دولتمردان] به دنبال این بودند که جامعه را به همان سمت اقتصادی و پیشرفتی ببرند که می‌خواستند. [فرهنگ رایج] به صورت کامل سنت‌زدایی شد. از سنت‌های اولیه از جامعه گرفته شد تا [حتی] نوع فرهنگ شهرنشینی. شهر تهران مثال بارز [این سنت‌زدایی] است که به نظر من دیگر هیچ شهروندی ندارد. ... همه به نوعی هتلی زندگی می‌کنند و برای‌شان مهم نیست که اتاق بغلی کیست. ... این [وضعیت] در تهران هست و در شهرهای بزرگ هم اتفاق افتاده است. این همان اختلاطی است که باعث و بانی آن همین مدرنیته‌ای بود که بدون حساب و کتاب آمد».

### ۶-۳. کاهش جایگاه دین و زوال دین داری

ضعف دین داری در نتیجه‌ی رواج تلقی نادرست از دین هم در سطح مردم و هم در میان مدیران و نخبگان مسئله‌ی مهم بعدی است. جامعه‌ی ما گرفتار نوعی از دین داری شده که به اندازه‌ی کافی در زندگی واقعی و دنیایی‌اش اثرگذار نیست و به همین دلیل نیازی به استخراج روش زندگی از مبانی دینی احساس نمی‌کند.

چهره‌ی سیزدهم که خود روحانی است و از مدیران حوزوی هم هست، چنین روایت می‌کند: «دین آمده که بین دنیا و آخرت و بین جسم و روح را آشتی بدهد. ... اشتباه از آن جایی شروع شده که دین این‌طور تعریف نشده است. اشتباه از آن جایی شروع شده که دین با این هویت معرفی، عملیاتی و پیاده نشده است. در واقع آن‌چه که در دست ما است و در کف جامعه می‌بینیم، دین دستکاری شده، حداقلی و کاملاً ناقص است. ما چنین دینی را داریم که [به مسایل ما] جواب نمی‌دهد و آن قدر تناقض در آن وجود دارد که اصلاً کسی نمی‌تواند به هدف روشن و مشخصی در این دین برسد».

با توجه به نظر مصاحبه‌شوندگان، ریشه‌ی این آسیب را باید در معضل دیگری جستجو کرد که کارگزاران و نظام حاکمیتی ایران به آن مبتلا شده‌اند. نظام حکومتی ما تلقی نادرست و شدیداً محدودی از معنای دین و حکومت دینی دارد. چهره‌ی سوم که خود روحانی است، معتقد است که «[اگر] اسلام صد است، ما هفتادای آن را تعطیل کرده‌ایم. این هفتادتا چیست؟ اعتقادات و اخلاق که تعطیل‌شان کرده‌ایم و به سی درصد رسیده‌ایم که فقه است».

چهره‌ی سیزدهم نیز می‌گوید: «[علمای اسلام] می‌خواستند [آموزه‌های دین] را روی زمین بیاورند و عملیاتی کنند. یعنی همین کاری که ما باید در طول دوره‌ی جمهوری اسلامی انجام بدهیم. وقتی خواستند که این کار را بکنند، [بخشی از حرف‌ها] را روی زمین آوردند؛ ولی متأسفانه بقیه‌اش را کنار گذاشتند. یعنی تمام آن ریشه‌ها و حواشی و کمک‌هایی که وجود داشت که وحدت حوزه‌ی معارف اسلامی را درست کند، کنار رفته است».

البته چهره‌ی چهاردهم معتقد است که این آسیب به جمهوری اسلامی منحصر نیست و از ابتدا گریبانگیر جامعه‌ی شیعی بوده است. «من معتقدم که قراین و شواهد همین را نشان می‌دهد که ما دین را از اول کوچک دیدیم. [البته] در عهد ائمه خوب و قشنگ بوده است. [اما] از اول هرچه که نگاه می‌کنیم، [همین نگاه حداقلی است]».

این تلقیِ حداقلی از دین دو نتیجه‌ی نامطلوب داشته است. یکی این که بسیاری از نخبگان به دلیل ننگ‌جیدن در این محدوده مطرود و مهجور مانده‌اند. چهره‌ی دهم در این مورد می‌گوید: «می‌بینید که آدم‌های فرهنگی غیرمذهبی یا آدم‌های فرهنگی مذهبی غیر از قرائت خاص به شدت [محدودند و] نمی‌توانند فعالیت اجتماعی بکنند».

نتیجه‌ی نامطلوب دیگر این که فقه عرفی و روزمره جایگزین آموزه‌های اصیل اجتهادی شده و کارگزاران و مدیران در مقام استنباط و افتا نشست‌اند. چهره‌ی پانزدهم باور دارد که: «الان چهل سال گذشته است. هنوز سمینار اقتصاد اسلامی و بانکداری اسلامی برگزار می‌شود و هنوز در مبانی اولیه‌اش گیر داریم. کلیاتی و حرف‌هایی گفته می‌شود و به هیچ جا هم نمی‌رسد. نتیجه‌ی ماجرا هم این‌طور شده که بعد از مدتی فقه سنتی و حوزوی خودش را کنار کشیده و فقه اداری کار را به دست گرفته است. فقه اداری یعنی چه کسی؟ یعنی آن کسی که اتفاقاً مجتهد هم نیست و درس حوزه را هم نخوانده، رییس این اداره است. چون او رییس این اداره است، می‌گوید خانم‌ها چادر سر کنند و آقایان آستین کوتاه نپوشند. چون رییس اداره است، به تشخیص سلیقه‌ای خودش [دستور می‌دهد]؛ اما از موضع اسلام».

#### ۶-۴. کارگزاران و مدیران کارنابلد

حضور افراد کارنابلد در مناصب حساس و ارشد فرهنگی نظام یکی از پرتکرارترین مسایل مورد نظر مصاحبه‌شوندگان است. این مدیران که غالباً دانش‌آموخته‌ی رشته‌های غیرمرتبط با علوم اجتماعی‌اند، هیچ‌آشنایی علمی پیشینی با عرصه‌ی فرهنگ و جامعه ندارند و به همین دلیل ناچارند تنها به اتکای شم شخصی و مشاهده‌های روزمره تصمیم بگیرند.

چهره‌ی هفدهم این مسئله را چنین تقریر می‌کند: «مشکل این است که سیاستگذاران فرهنگی و آدم‌های اجرایی حوزه‌ی فرهنگ اصلاً فرهنگی نیستند. مثلاً دبیر سابق شورای عالی انقلاب فرهنگی ما دامپزشک است. رییس سازمان صداوسیما مهندس است. مسئول بخش فرهنگی در دفتر مقام معظم رهبری هم مهندس است. قرار بوده که این‌ها فرهنگ را بر اساس تجربه‌ای اداره کنند که تجربه‌ی زیسته هم نیست و تجربه‌ی [مبتنی بر] مشاهده است. اصلاً نمی‌دانند مشکل چیست. این‌ها حتی جراحی اشتباه هم نداشته‌اند که دو نفر را بکشند و بفهمند که معده این‌جا است و روده آن‌جا».

چهره‌ی نهم نیز ریشه‌ی مشکل را در همین مسئله جستجو می‌کند: «نتیجه‌ی حضور پزشک‌ها و مهندس‌ها در مجامع فرهنگی بهتر از این نمی‌شود دیگر. اشکال از کسانی است که به این افراد مسئولیت می‌دهند. این جاها محل افراد سیاستگذار، مدیران مالی، اقتصاددان، جامعه‌شناس، فیلسوف، اسلام‌شناس و از این قبیل است؛ نه پزشک و مهندس».

البته وقتی درباره‌ی ضرورت کنار رفتن این افراد از مناصب فرهنگی سخن می‌گوییم، مقصود این نیست که ایشان افرادی بی‌تقوا یا فاسدند. زیرا همان‌طور که چهره‌ی پنجم می‌گوید: «من مدیر آدم باتقوا و عادل هستم و نمازخوان و متدینم. این‌ها به جای خود. همه [ای مدیران] همه‌ی این‌ها را دارند». بلکه مقصود آن است که ذات دشوار فرهنگ و سرشت پیچیده‌ی مسایل فرهنگی و اجتماعی نیازمند حضور کسانی است که به روش‌های ویژه‌ی تحلیل و شناخت مسایل آشنا باشند. چهره‌ی یکم چنین معتقد است: «این برداشت من به عنوان یک دانش‌آموز عرصه‌ی فرهنگ و علوم اجتماعی است که وقتی یک مهندس را سر کار می‌گذاریم، او می‌خواهد همه چیز را مهندسی کند. او هیچ تقصیری ندارد؛ بلکه به اشتباه در آن جا قرار گرفته است. او می‌خواهد [همان] کاری که با پُل می‌کند را با فرهنگ هم بکند. این در حالی است که او نمی‌داند که نمی‌شود با فرهنگ آن‌طور عمل کرد».

۱۱۶

وقتی فردی بدون پشتوانه‌ی نظری در راس یک مجموعه‌ی فرهنگی قرار می‌گیرد، به راحتی در مقابل نظریات وارداتی و غیربومی منفعل و تسلیم می‌شود. چهره‌ی یکم ادامه می‌دهد که: «پزشک را در راس بخشی از سیاستگذاری مملکت می‌گذاریم. خیلی آدم خوبی است. خیلی آدم مورد اعتمادی است. اما کارش چه؟ این [انتخاب] موجب می‌شود که [فرد مسئول] تسلط نظری نداشته باشد و اگر کسی بیاید و قسمتی از نظریه‌های خارجی را نشخوار کند، فکر کند که با چه عالم و دانشمندی روبرو شده است. حتی شاید آن فرد خائن هم باشد. اما او را روی چشمش می‌گذارد. چون به او خدمت می‌رساند و او از این خدمت سود می‌برد و حرف او را خرج می‌کند. اما از این آدم چشم‌انداز یک نظریه‌ی فرهنگی بیرون نمی‌آید».

آن‌گونه که چهره‌ی چهارم می‌گوید، حضور غرب‌زده‌های التقاطی در مناصب حاکمیتی مهم‌ترین مسئله‌ی فرهنگی ما است. «بزرگترین مسئله‌ی الان چیست؟ بزرگترین مسئله‌ی فرهنگی ما تسلط حاکمانی است که ... گرفتار غرب‌زدگی به شدت التقاطی [هستند]. بعضی [افراد] کلاً غرب‌زده‌اند. اما غرب‌زده‌ی التقاطی یعنی هم نمازش را اول وقت می‌خواند و هم غرب‌زده است و چشمش به آن طرف است. او وقتی می‌خواهد وارد فرهنگ و تلویزیون و سینما

و حوزه‌های دیگر بشود، می‌گوید که «صاحبش آن‌ها هستند. کلاً تسلیم [بشویم]». ... ما با این تیپ حاکمان و مدیران به شدت مشکل داریم. ... مهم‌ترین مسئله‌ی فرهنگی ما چیست؟ مسئولینی که باور ندارند، چشم به بیرون و الگوهای بیرونی دارند، غرب در ذهن‌شان پررنگ است، به اصالت‌های خودشان پی نبرده‌اند و رفتار دینی عمیق انجام نمی‌دهند. رفتار دینی سطحی انجام می‌دهند. نماز می‌خوانند. نماز جمعه را تبلیغ می‌کنند. سخنرانی هم می‌کنند. منبر هم می‌روند. اما اساساً در باطن و سبک زندگی و خیلی از تحولات و خیلی از حوزه‌های فرهنگ عمومی رد پایی از اساس دین پیدا نمی‌کنند».

این افراد را می‌توان نفوذی‌هایی دانست که هیچ اعتقادی به جمهوری اسلامی ندارند و گاهی عامدانه دست به خرابکاری می‌زنند. چهره‌ی سیزدهم می‌گوید: «اگر آدم واقعاً میزان نفوذ و این که ویژگی خیلی از مدیران تا پایین‌ترین سطوح این است که هیچ اعتقادی به جمهوری اسلامی ندارند را بداند، [متوجه دشواری‌های جمهوری اسلامی می‌شود]».

چهره‌ی نوزدهم نیز میدان دادن به این چهره‌ها را جزو اشتباه‌های اصلی نظام می‌داند: «به نظر من اشتباه اصلی ما سیاسی بوده و همه‌ی این‌ها را آن [اشتباه] ایجاد کرده است. ما به خاطر این که [می‌خواستیم] با مردم همراهی کنیم، تعدادی از آدم‌هایی که نامحرم بودند و ارادتی به انقلاب نداشتند را سر کار گذاشتیم. یعنی باج دادیم و خواستیم دهن مردم را ببندیم. ... ما از این جا به بعد نباید رودربایستی داشته باشیم. نباید آدمی که به انقلاب ارادت ندارد را تایید کنیم؛ ولو بلغ ما بلغ».

این‌گونه است که این مدیران که بسیاری از ایشان را می‌توان جزو نخبگان جامعه نیز به حساب آورد، هیچ نسبتی با واقعیت‌های اجتماعی پیدا نمی‌کنند و به کلی با مردم بیگانه‌اند. چهره‌ی یازدهم این ویژگی را «اشرافیت ارتباطی» می‌نامد: روحانیت بعد از انقلاب مقداری اشرافیت ارتباطی پیدا کرده است. حاکمیت هم همین‌طور است. [می‌گوید] «من این جا نشسته‌ام. مردم باید سراغ من بیایند». ... یعنی همان زندگی بیت‌محور که جدا از مردم بودن [را] به همراه دارد، هنوز رایج است».

چهره‌ی دوازدهم عقب‌ماندگی مدیران را بسیار شدید می‌داند: «کارهایی دارد ... انجام می‌شود. ولی هیچ نسبت و تناسبی با مشکلات اجتماعی ما ندارد. ما معمولاً بیش از یکی دو فاز از مشکلات عقبیم. در برنامه‌ریزی باید آینده را ببینید و برنامه بریزید. ولی ما حتی گاهی گذشته‌ی نزدیک را هم نمی‌بینیم. بلکه مبنای برنامه‌ریزی‌مان گذشته‌های دور است».

## ۶-۵. نابسامانی و عدم توازن ساختار حکمرانی

علاوه بر مصایبی که گریبان‌گیر مدیران شده و در بخش پیش به آن‌ها اشاره شد، برخی از مصاحبه‌شوندگان نیز نابسامانی موجود در نظام سیاستگذاری، تصمیم‌سازی و برنامه‌ریزی فرهنگی کشور را مهم‌ترین مسئله می‌دانند. این نابسامانی هم خود را در نبود توازن در توزیع مسئولیت‌ها و اختیارات نشان می‌دهد و هم در نبود نظریه‌ی سیاستی روشن و مورد توافق.

بودجه، اختیارات، مسئولیت‌ها و وظایف سازمان‌های فرهنگی دولتی و عمومی در ج.ا. به صورت متوازن و شفاف تقسیم نشده است. گاهی مشاهده می‌شود که بخش اندکی از بودجه در اختیار سازمانی است که مسئولیت بخش زیادی از یک عرصه را بر عهده دارد و در مقابل سازمان دیگری که سازوکار عملکرد و ارزیابی شفاف و روشنی ندارد، بودجه‌ی زیادی را در اختیار می‌گیرد. گاهی دو یا حتی چند سازمان با منابع و مختصات گوناگون در یک عرصه فعالیت می‌کنند. به علاوه همین سازمان‌های متداخل و غیرمتوازن از نبود برنامه و الگوی روشن سیاست فرهنگی هم رنج می‌برند. بخشی از این مشکل ناشی از پیچیدگی و دشواری پدیده‌های فرهنگی است و بخشی به دلیل کارنابلدی و مهندسی‌زدگی مدیران و کارگزاران. تعداد زیادی از مصاحبه‌شوندگان به این ایرادها اشاره کرده‌اند.

چهره‌ی پنجم که خود از مدیران فرهنگی کشور است، گفته است: «یک مشکل این است که ساختار ناکارآمد است و [یک مشکل هم] این [است] که متولی معلوم نیست. آن چیزی که الان مرسوم شده، این است که سیاستگذاری فرهنگی با [وزارت] ارشاد است. چون کسی که می‌آید و پاسخ می‌دهد و آن جایی که راستی‌آزمایی انجام می‌شود، فقط در مجلس شورای اسلامی و از طریق سوال و استيضاح وزیر یا رییس‌جمهور است. اما بودجه‌ها را که ببینید، می‌بینید که فقط پانزده درصد از بودجه‌های فرهنگی در اختیار وزارت فرهنگ و ارشاد است. مابقی آن در اختیار نهادهای دیگر است. این نهادهای دیگر هیچ وقت پاسخگویی ندارند. این پاسخگویی که می‌گوییم، مقصودمان پاسخگویی قابل سنجش است. [وگرنه] من آدم باتقوا و عادل هستم و نمازخوان و متدینم. این‌ها به جای خود. همه [ی مدیران] همه‌ی این‌ها را دارند. اما عدالت و تقوا که قابل سنجش نیست. عملکرد [است که] قابل سنجش است. رفتار من [است که] قابل سنجش است. این رفتار را چه کسی باید بسنجد؟»



نظر چهره‌ی هفدهم درباره‌ی نبود نسخه‌های سیاستی چنین می‌گوید: «اصلاً در حوزه‌ی فرهنگ به صورت کلی هر کس که هر چیزی را تحویل می‌گیرد، مسئول نگهداری وضع موجود است. هیچ کس برنامه‌ریزی بلندمدت ندارد. مثلاً اگر به وزیر ارشاد بگویید که فرهنگ را از کجا تحویل گرفته و به کجا تحویل می‌دهد، قسم می‌خورم که نمی‌داند».

#### ۶-۶. ابتلای الهی به اقتضای مسیر رشد

البته در این میان برخی از مشارکت‌کنندگان هم معتقدند که آن‌چه که جامعه‌ی ایران با آن روبرو شده، در واقع نشانه‌های حرکت مثبت و در حال رشد جامعه‌ای است که می‌خواهد پارادایم حاکم را تغییر دهد و به سمت تمدن‌سازی نوین پیش رود. این گروه آسیب‌ها را نشانه‌ی ابتلائات الهی و لازمه‌ی رشد اجتماعی ایرانیان می‌دانند.

چهره‌ی هجده که یک مدیر ارشد رسانه‌ای است، معتقد است که «مسئله‌ی کلیدی به نظر من [این است که] ما در نظریه‌ی کلان انقلاب داعیه‌دار یک نظریه‌ی تمدنی شدیم و بحث مواجهه‌ی ما با مدرنیته عارضه‌هایی را ایجاد کرده است».

۱۱۹ برخی حتی پا را فراتر می‌گذارند و کاهش آسیب را نشانه‌ی وجود اشتباه و آسیب می‌دانند. چهره‌ی ده که جزو مدیران ارشد فرهنگی است می‌گوید: «ابتلائات می‌آید. اگر یک روز [گذشت و] ابتلا نبود، باید شک و تردید کنیم که کارمان خراب است. ابتلاها هستند و زیاد می‌شوند. اگر ابتلائات زیاد شدند، نشانه‌ی رشد است و نه سقوط».

در ادامه‌ی همین نگاه، گروهی از مصاحبه‌شوندگان برآنند که آشفتگی و حتی هراس کارشناسان و مدیران از مشاهده‌ی شرایط موجود بی‌دلیل و نتیجه‌ی بی‌اطلاعی ایشان از شرایط قبل از جمهوری اسلامی، نتیجه‌ی رواج بی‌دلیل رویکرد آسیب‌شناسانه یا حساسیت بیش از حد نسبت به شرایط است.

«یک دلیلی که در دهه‌ی شصت می‌بینیم که آن نشاط بین انقلابیون وجود دارد، به خاطر این است که دوره‌ی قبلی و آن خفقان و آن فقر و آن بی‌عدالتی را تجربه کرده بودند و بعد که انقلاب شد، تغییر را با همه‌ی وجودشان چشیدند. قدر و ارزشش را می‌دانستند. آقا این تعبیر را در جمع استادان دانشگاه راجع به استقلال به کار برد که «نسل جدید خیلی امتیازات دارد. اما یک مشککش این است که دوره‌ی قبل را تجربه نکرده است. چون تجربه نکرده، هیچ تصویری از بعضی از چیزها ندارد». مثلاً وقتی می‌گوییم که «جمهوری اسلامی مستقل است»، می‌گوید

«استقلال یعنی چه؟» چون هیچ درکی از ذلت ندارد، نمی‌فهمد که استقلال یعنی چه. چون از آن موقع که سر بلند کرده، در جامعه‌ای زندگی کرده که رییس‌جمهور و رهبرش برای همه‌ی ابرقدرت‌ها شاخ و شانه می‌کشیده‌اند. اصلاً نمی‌فهمد که عزت و ذلت یعنی چه. این‌ها نظرات چهره‌ی هجدهم است که بر مبنای آن معتقد است که ما نسبت به شرایط شاکر نیستیم.

چهره‌ی چهارم به اصل توجه به آسیب‌ها انتقاد دارد و آن را تخطئه می‌کند. «به نظر من نگاه آسیب‌شناسانه بیماری‌ای است که به جان طلبه‌ها و دانشگاهی‌های ما افتاده است. در آسیب‌شناسی همه شروع می‌کنند به [گفتن] چیزهای خُرد. ... مشتی آدم بی‌سواد هستند که تنها عرضه‌ای که داشته‌اند، این بوده که آسیب‌شناسی کنند».

نوزدهمین چهره هم معتقد است که مدیران و نخبگان نباید چندان نگران نتیجه و سرنوشت کار باشند. «خدا از این چرخ‌ها زیاد داشته است. استاد ما می‌گفت که شما درس‌تان را بخوانید. مشروطه آمد و رفت. این انقلاب هم آمده و می‌رود. ما تلاش‌مان را می‌کنیم. خدا هم هر کاری که بخواهد می‌کند. این دیگر به ما ربطی ندارد».

#### ۷. چشم‌انداز فرهنگی ج.ا. در صورت تداوم شرایط موجود

۱۲۰

ماهیت مسئله‌ی فرهنگی گریبانگیر جمهوری اسلامی را از منظر سه گروه مدیران، صاحب‌نظران و فعالان فرهنگی مرور کردیم. اکنون نوبت به پاسخ به این پرسش است که «اگر وضعیت ادامه پیدا کند و رویه‌ها اصلاح نشوند، شرایط آینده‌ی ایران چگونه خواهد بود؟» روایت‌های نوزده چهره‌ی مشارکت‌کننده در پژوهش در این مورد را می‌توان در این چند فراوایت دسته‌بندی کرد.

#### ۷-۱. آشفستگی و هرج و مرج ارزی و فرهنگی

نخستین تصویری که به ذهن مصاحبه‌شوندگان می‌رسد، بروز و افزایش هرج و مرج و آشفستگی فرهنگی در جامعه است. به تعبیر مصاحبه‌شونده‌ی شماره‌ی ده، «اگر همین‌طور پیش برود، هرج و مرج [به صورت] مداوم بیشتر می‌شود».

تبعات این آشفستگی برای کشور می‌تواند از رواج فساد اخلاقی هم بیشتر باشد. به اعتقاد چهره‌ی نهم، «کافی است که هر کدام از این آقایان [= مدیران] دو ساعت را بروند و بیایند و افراد را زیر نظر بگیرند و ول‌شدگی فرهنگی را ببینید. نه فساد، که مهم‌تر از آن را [ببینند]. ول‌شدگی فرهنگی را، بی‌تفاوتی فرهنگی را [ببینند]. اصلاً هرج و مرج را بیاید و ببیند».

چهره‌ی پانزدهم رهاشدگی و بی‌تفاوتی فرهنگی را خطرناک‌تر از مخاصمه‌ی اجتماعی می‌داند: «[این وضعیت به دعوا ختم می‌شود یا به درماندگی و سکوت؟] دقیقاً دومی. [این] بدتر از دعوا [است]. بی‌تفاوتی و این که به کار هم کار نداریم، چالش [خاص] خودش را برای نظام سیاسی ایجاد می‌کند. چون هربار که نظام سیاسی می‌خواهد این ساختار را دستکاری کند، کل آن واکنش نشان می‌دهد».

پیش‌بینی چهره‌ی یکم آن است که این آشفتگی هنجاری به شکل روزافزونی بیشتر خواهد شد و به رشد تنش‌های روانی و اختلالات رفتاری ایرانیان دامن خواهد زد: «ما دائماً به دلیل تعارض‌های ارزشی و اخلاقی‌ای که در سطوح مختلف داریم، در عمل با گسترش بسیاری از ناهنجاری‌های روانی هم مواجهیم که دارد گرایش‌های آمبی‌والانس [= تزلزل و تحیر] هم در افراد به وجود می‌آورد. به نظر من این یک مسئله‌ی مهم و اساسی در [میان] مسایل فرهنگی جامعه‌ی ایران است. ... وقتی شما ارزشی را قبول داشته باشید و در عمل مجبور شوید که خلاف آن عمل کنید، یک‌بار و دوبار و سه‌بار [می‌توانید. اما در نهایت] دچار تنش روانی می‌شوید. این تنش روانی می‌تواند خشونت‌های جزئی و اختلال‌های رابطه‌ای یا در بدترین حالت خودکشی به بار آورد.»

البته به نظر پژوهشگر چنین پیش‌بینی‌هایی معمولاً محصول التفات اندک و شناخت سطحی از عمق ایمانی و قدرتمند جامعه‌ی ایران است و همان‌طور که در سومین تصویر (رشد فرهنگی جامعه و...) مشهود است، بخشی از مصاحبه‌شوندگان با توجه به همین مولفه‌های قدرت تصویر روشنی از آینده دارند.

## ۷-۲. تغییر ماهیت و تبدیل نظام

استحاله‌ی نظام دومین چشم‌اندازی که دیده می‌شود. جمهوری اسلامی می‌تواند با استفاده از روش‌هایی که در سایر کشورها نیز مرسوم است، جلوی تغییر نظام سیاسی را بگیرد. به قول مشارکت‌کننده‌ی هفدهم «[امکان] بدل زدن [حاکمیت] زیاد است. تا دلت بخواهد، شیوه‌هایی هست که بشود واکنش‌ها [ای مردمی] را [کنترل کرد]. ... چیزی که من می‌بینم [این است که] ساختار رسمی ما با این وضعیتی که دارد، احتمال تداوم دارد. اما تداوم یعنی با [استفاده از ابزارهایی مثل] حکومت پلیسی. یعنی انحطاط بنیادها را می‌پذیری و با شیوه‌هایی سعی می‌کنی خودت را حفظ کنی. این شدنی است. بعضی اوقات می‌شود. البته [اجرای چنین رویکردی] در جامعه‌ی ایران سخت است. در جوامع دیگر شاید تا قرن‌ها هم بتوانند این کار را بکنند».

در این وضعیت حکومت می‌تواند به حیات خود ادامه دهد، اما واقعیت و امتیاز حقیقی‌اش را از دست می‌دهد. چهره‌ی سوم چنین می‌گوید: «اگر ما اقدامی نکنیم، از جمهوری اسلامی به جز اسم آن باقی نمی‌ماند و مثل کشورهای دیگر که اسم جمهوری اسلامی را روی کشورشان گذاشته‌اند». چهره‌ی هفتم نیز هشدار می‌دهد که: «[بعضی‌ها می‌گویند] باید این [نظام] را نگه داریم. ولی استحاله بشود. استحاله شدن یعنی چه؟ یعنی عناصر دینی آن برداشته شوند و مردم زندگی‌شان را بکنند. حکومت هم در خدمت زندگی مردم باشد. همین وضعیتی که در بعضی از کشورها هست. فردگرایی نهادینه‌شده [باید مستقر شود]. حاکمیت باید در خدمت کیف فردی شما باشد. نباید مزاحم باشد. [پرسش: ما به این مرحله رسیدیم؟] دارد کم کم پوست‌اندازی‌هایی در مردم اتفاق می‌افتد.»

در نهایت، حتی چهره‌ی سیزدهم که به آینده خوش‌بین است و باور دارد که جمهوری اسلامی به غایتش که تمدن‌سازی است، خواهد رسید، نگرانی‌اش را پنهان نمی‌کند. «[برای ساختن تمدن اسلامی] گیر داریم. مشکلات ما همین‌ها است. اساساً آخرالزمانی شدن قوم ما در گرو پشت سر گذاشتن همین داستان‌ها است. [پرسش: اگر نتوانیم رویه‌های مان را اصلاح کنیم، چه می‌شود؟] خدا به ما لطف می‌کند و ان‌شاءالله گشایشی از جایی درست می‌شود. ولی ظاهراً ساده‌اش این است که ما دفن می‌شویم. چون بنیه‌ی فرهنگی ما برای تمدن‌سازی ضعیف است.» همان‌طور که پیش‌تر متذکر شدیم، این تصویر از آینده نیز با دریافت‌ها و نظر شخصی پژوهشگر تطبیق ندارد و به نظر می‌رسد وقوع جریاناتی مثل همدلی گسترده‌ی مردم در بحران‌هایی چون شیوع بیماری کرونا، نشان از استحکام ساخت درونی نظام و پویایی آن دارد.

### ۳-۷. رشد فرهنگی جامعه و تثبیت بنیادین نظام

اما در این تصویرپردازی هم گروهی هستند که با طبیعی دانستن آسیب‌ها و حتی ضروری دانستن آن‌ها برای رشد و تعالی جامعه، آینده را به گونه‌ی دیگری ترسیم می‌کنند. این گروه معتقدند که جامعه‌ی ایران در مسیر رشد قرار دارد و با گذر از این دشواری‌ها می‌تواند به مقصد نهایی‌اش و بنیان نهادن تمدن اسلامی نوین برسد.

چهره‌ی سیزدهم که از مدیران ارشد دانشگاهی کشور است باور دارد که «خیلی راحت می‌گویم که به نظر من همین [انقلاب اسلامی] ما به نتیجه [می‌رسد]. ما روی دوری افتاده‌ایم که بازگشت ندارد. البته ممکن است تلفات ما خیلی زیاد باشد». چهره‌ی نوزدهم نیز به صراحت

می‌گوید که «برآیند این حرکت کلی‌ای که دارد می‌شود، مثبت و بسیار بسیار امیدوارکننده است. می‌گویم بسیار بسیار».

چهره‌ی هشتم نیز تصویر روشنی از آینده دارد: «با این وضعیت موجود آینده رو به جلو است». وی تولد نسل جدیدی از نخبگان متعهد را عامل تاثیرگذار در آینده می‌داند. «دلیلش هم این است که نسلی تربیت شده که نسل انقلاب است و آدم‌های عمیق و فهمیده‌ای هستند و آدم‌هایی هستند که درک درستی از مسایل دارند. ما از این آدم‌ها کم داشتیم و الان تعداد زیاد و با کیفیت بالایی داریم».

چهره‌ی هجدهم هم قوت درونی نظام و ظهور نسل توانمندی از نخبگان جوان را عامل پیروزی نهایی جمهوری اسلامی، ولو در درازمدت می‌داند. «درگیری [در جریان] است. نمی‌توانم بگویم که هیچ نگرانی‌ای ندارم. اما از آن طرف هم واقعیت این است که ناامید نیستم و امیدوار هستم. من به این رویش‌های انقلاب امیدوارم که بر ریزش‌ها غلبه می‌کنند. علی‌الارض که نگاه می‌کنم، حسم این است که هرچند حرکت‌مان کند است و می‌توانستیم با شتاب بهتری پیش برویم، با لحاظ مجموعه‌ی شرایط و در مجموع من شرایط را مثبت می‌دانم. [پرسش: یعنی ده سال دیگر ما بهتر از امروزمان خواهد بود؟] قطعاً. [البته] فراز و فرود داریم. ولی جهت‌گیری کلی در برآیند طولانی مثبت است. ... ذات و واقعیت انقلاب قدرتمندتر از آن است که حتی بی‌عرضگی‌های نظام بتواند آن را لااقل در کوتاه‌مدت زمین بزند».

## ۸. نتیجه‌گیری

به باور این مقاله هرچند دسترسی قطعی به معنای حقیقی پدیده‌های اجتماعی و فرهنگی بسیار دشوار است، اما پژوهشگران و سیاستگذاران فرهنگی می‌توانند با اتخاذ رویکردی تدریجی و همراه با بازاندیشی مستمر به این پدیده‌ها نزدیک شوند و آن‌ها را به سود سیاست‌های کلان خود تغییر دهند.

از این ویژگی دشوار عرصه‌ی فرهنگی و اجتماعی که بگذریم، با مسایل و معضلات خرد و کلانی در این عرصه روبرو می‌شویم که بخشی از آن‌ها را می‌توان در میدان فرهنگ عمومی و مختصات انسان‌شناختی ایرانیان رصد کرد و بخشی دیگر به نظام حکمرانی کشور منتسب است. اما همان‌طور که در این مقاله به تفصیل بررسی و مشخص شد، این آسیب‌ها هم‌ارزش و یکسان

نیستند و برخی از آن‌ها را می‌توان زیربنای برخی دیگر دانست. نظرات مصاحبه‌شوندگان پژوهش هم موید همین مطلب است.

البته باید اذعان کرد که با مشاهده‌ی تکثر و پراکندگی نظرات مصاحبه‌شوندگان، باید اذعان کرد که یکی از آسیب‌های جدی عرصه‌ی فرهنگی ما، اتکای نخبگان و مدیران بر برداشت‌های ذهنی خویش و بریدگی ایشان از واقعیات و عینیات جامعه و نیز عدم ابتدای ایشان بر مبانی نظری اصیلی چون آموزه‌های حکمی اسلامی و شیعی است. این قشر تاثیرگذار بیش از آن که به دنبال کسب شواهد عینی و مستند از جامعه و بهره‌گیری از الگوهای نظریه‌ای بومی باشند، به دانش تقلیل یافته و تجربی خود تکیه می‌کنند.

با مطالعه‌ی عمیق آن‌چه از گفتگوها به دست آمده، مهم‌ترین و عمیق‌ترین مسئله‌ی فرهنگی کشور را می‌توانیم ناهمسانی نظام حکمرانی اجتماعی و فرهنگی با تحولات و اقتضائات جامعه‌ی ایران در دوره‌ی معاصر بدانیم. همه‌ی آن‌چه چهره‌های مختلف درباره‌ی مسایلی چون آسیب به مولفه‌های همبستگی اجتماعی، زوال دین‌داری، تعارضات اخلاقی، حاشیه‌نشینی فرهنگ و ... گفته‌اند، به نظام حکمرانی به مثابه هسته‌ی مرکزی تدبیر و تحول جامعه در سال‌های اخیر برمی‌گردد.

به عبارت دیگر بخش بزرگی از آن‌چه ما به عنوان تحولات فرهنگی در ایران در سال‌های اخیر می‌بینیم، یا مستقیماً در پیکره‌ی نظام حکمرانی شکل گرفته یا به شکلی غیرمستقیم از مختصات و تغییرات این نظام تاثیر می‌پذیرند. دولت، به معنای عام آن، هنوز نقش بسیار مهمی در ایران ایفا می‌کند و هرچند در برخی از عرصه‌ها با ظهور بازیگران مزاحمی چون رسانه‌های جدید مواجه شده، اما هنوز جایگاه خود را از دست نداده است. به همین سبب، نقاط قوت و ضعف جامعه‌ی ایران تا حدود زیادی همان نقاط قوت و ضعف نظام حکمرانی ج.ا. است.

به علاوه، حکمرانی بر ایران کنونی به عنوان جامعه‌ای که متکفل انقلابی دینی در جهان مدرن بوده و هم‌اکنون هم‌زمان با استمرار در ادعای دین‌داری، هم‌چون سایر جوامع معاصر در حال گذار به سمت دنیای پسامدرن است، به نرم‌افزارهای مدیریتی و سیاستی ویژه و روزآمد نیاز دارد.

برای فهم و پذیرش این گزاره باید به این حقیقت توجه کنیم که چیزی که واقعاً موجب تمایز یک الگوی حکومتی از سایر همتایانش می‌شود، نه شعارها، مرام‌ها و حتی قانون اساسی آن، بلکه بسط و کاربست این شعارها و مرام‌ها در نظام‌سازی اجتماعی و فرهنگی است. نظام‌سازی کارآمد و اصیل همه‌ی ابعاد و عرصه‌های مدیریت، از تدوین، اجرا و ارزیابی سیاست‌ها تا جذب و

پرورش سرمایه‌ی انسانی را شامل می‌شود و هرچند ریشه در مبانی و منابع اولیه و معتبر دارد، همیشه نسبت به تغییرات محیطی حساس و منعطف است.

اما متأسفانه بنا به شواهد متعدد، نرم‌افزارهای مدیریتی کنونی ما فاقد چنین صلاحیت و ویژگی‌هایی هستند. جمهوری اسلامی پس از استقرار در سال ۱۳۵۷ باید نظامات اجتماعی، فرهنگی و مدیریتی خود را به سرعت طراحی و مستقر می‌کرد. اما چنین نکرد و دچار خطای راهبردی شد.

نخستین خطای ما در ج.ا. آن بود که در برخی از حوزه‌ها با این تصور غلط که دانش رایج جهانی در این عرصه محصول اندیشه‌ی ناب بشری و جهان‌شمول است، به پیامدهای فرهنگی و اجتماعی نسخه‌های مرسوم بی‌توجه بودیم و تقریباً همه‌ی آن‌چه وجود داشت را بدون بازاندیشی و ارزیابی به اجرا درآوردیم.

دومین خطای ما در حوزه‌هایی اتفاق افتاد که فکر می‌کردیم باید بر اساس آموزه‌های دینی و بومی طراحی شوند. اما تصور ما از دین کاملاً تقلیل‌یافته و تحت تاثیر دوران طولانی دور ماندن متدینین و علما از کرسی‌های حکمرانی بود و در بسیاری از موارد جز مجموعه‌ای از احکام شرعی (در قالب پنج عنوان حرمت، کراهت، اباحه، استحباب و حلیت) و گزاره‌های عقایدی و اخلاقی فردی و محدود چیز دیگری در دست نداشتیم. اما به جای تلاش برای استنتاج از مبانی و منابع دینی، به همین آگاهی اجمالی اکتفا کردیم.

این دو خطای راهبردی در همه‌ی عرصه‌های حکمرانی ج.ا. (به عنوان نمونه نظامات پوشش، تغذیه، ورزش، آموزش پیش از دانشگاه، اوقات فراغت، خانواده و ...) به چشم می‌خورد و موجب بروز تعارض و پیامدهای ناخواسته در بخش‌های مختلف می‌شود.

یکی از پیامدهای این وضعیت، ادامه‌ی حیات نظامات فرهنگی، اجتماعی و مدیریتی پهلوی در جمهوری اسلامی بوده است. در واقع، انقلاب اسلامی نتوانست تغییر چشمگیری در نظام حکمرانی ایران ایجاد کند و ما هنوز گرفتار آسیب‌های همان نظامات هستیم.

اما در نهایت همان ساخت قدرتمند جامعه‌ی ایران و ویژگی‌های ایمانی آن در کنار نهادهای تاثیرگذاری چون مساجد، هیات‌ها و اعتماد مردم به مجموعه‌ی نظام، می‌تواند علیرغم همه‌ی این دشواری‌ها و فرازونشیب‌ها بنیان جامعه و نظام اسلامی را حفظ کند و همان‌طور که قبلاً اشاره شد، موجب رشد، سرفرازی و ارتقای اجتماعی ما شود.

## منابع

۱. اشتریان، کیومرث (۱۳۹۱). *مقدمه‌ای بر روش سیاستگذاری فرهنگی*، تهران: جامعه‌شناسان.
۲. بیانات آیت‌الله خامنه‌ای به نقل از پایگاه اینترنتی دفتر مقام معظم رهبری: [leader.ir](http://leader.ir).
۳. خداشناس، لیلسادات (۱۳۹۰). *واکاوی تجربه‌ی پدیده‌ی بازنشستگی از منظر بازنشستگان بخش دولتی: پژوهشی بر مبنای پدیدارشناسی*، پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد رشته‌ی مدیریت دولتی در دانشکده‌ی مدیریت و اقتصاد در دانشگاه تربیت مدرس (تهران).
۴. داگلاس، آلن (۱۳۷۱). *پدیدارشناسی دین*، ترجمه‌ی بهاء‌الدین خرمشاهی، مجله‌ی فرهنگ، شماره‌ی ۱۱، صص ۳۳ تا ۶۸.
۵. فاضلی، نعمت‌الله بی‌تا). *مسئله فرهنگی چیست؟ و مسائل فرهنگی ایران کدام است؟*، پایگاه اینترنتی فرهنگ‌شناسی: [farhangshenasi.ir/persian/node/1016](http://farhangshenasi.ir/persian/node/1016).
۶. کاجی، حسین (۱۳۹۲). *فلسفه‌ی تکنولوژی دون آیدی پاسخی به دترمینیسم تکنولوژیک*، تهران: هرمس.
۷. مظلوم خراسانی، محمد (۱۳۸۵). *بررسی مسایل اجتماعی ایران*، مشهد: دانشگاه فردوسی.

